

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در بعضی از عبارات قبل از شیخ آمده بود که اصل در تملیک عین به عوض این است که بیع باشد، حمل بر بیع می شود، حالا ایشان آوردند عبارت، عرض کردم جواهر یک جوری نقل می کند کانه مال کس دیگری است. در جواهر هم این مطلب آمده و اصلش را این جا که ایشان نقل کردند از مرحوم شیخ جعفر کبیر در شرح قواعد با یک توضیحاتی که فرمودند. خدمتتان عرض بکنم و لذا عرض کردیم خود صاحب جواهر هم و این کان للنظر فی هذا الاصل مجال، خود صاحب جواهر هم قبول نکرد. شاید هم نظر مرحوم شیخ به همین مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا باشد.

علی ای حال به توضیح عبارت شیخ برگردیم، شیخ می فرماید اصلا تملیک عین به عوض حقیقتا خودش بیع است، بحث اصل مطرح نیست یعنی اگر تملیک عین به عوض کرد این یعنی بیع. اصلا احتمال غیر بیع در آن مطرح نیست. اگر می خواهد غیر بیع باشد باید قصد غیر بیع بکند و بگوییم آن عقد با این لفظ واقع بشود، آن هم تازه این اشکال و إلا اگر گفت ملکته الكتاب بالقلم یعنی فروخت آثار بیع دارد و آثار. اما این که ملکته الكتاب بالقلم به معنای هبه معوضه یا صلح باشد نیست، اصل نیست، اصلا این ملکته این است. عرض کردیم سابقا عبارت مرحوم سید یزدی را خواندیم ایشان می گوید اگر گفت ملکته الكتاب بالقلم، اگر بآء بالقلم در مقابل کتاب باشد بیع است، در مقابل ملکته یعنی متعلق ملکته هست، قید برای ملکته باشد فعل باشد قید برای فعل انسان باشد این هبه معوضه می شود. پس مرحوم شیخ می خواهند بگویند نه، البته مرحوم شیخ که به کلام سید یزدی نظر ندارند. ایشان می فرمایند که اگر گفت ملکته الكتاب بالقلم این یعنی اصلا بیع و اگر قصد هبه معوضه کرد و گفت ملکته الكتاب بالقلم هیچ کدام واقع نمی شود مخصوصا که ایشان بیع را عقد شکلی می دانند و در هبه هم به هر حال لفظ معتبر می خواهند. اگر نخواستند با قصد هبه واقع می شود. اگر لفظ نخواستند هبه هم واقع نمی شود چون لفظ معنایش بیع است، قصدش هبه معوضه است، ما قصد لم یقع و ما وقع لم

یقصد. لذا باطل است. این خلاصه نظر مرحوم شیخ است و من فکر می کنم در این مطلب حق با مرحوم شیخ است حتی کلام مرحوم سید یزدی هم به نظرم تمام نیست. این عبارت ملکتک الکتاب بالقلم ظاهرش در نظر عرف همان بیع است، حقیقتا بیع است به حیثی که اگر غیر بیع را اراده کرد باید بگوید قصد کردیم، قبول بکنند قصدی شده، تازه آن عقد هم باید مشکل لفظ نداشته باشد مثلا صلح مشکل لفظ نداشته باشد، هبه معوضه مشکل لفظ نداشته باشد و إلا اگر مشکل لفظ داشته باشند هبه معوضه هم واقع نمی شود. بعد مرحوم شیخ فرمودند:

نعم، لو أتى بلفظ "التملیک بالعوض" و احتمل إرادة غیر حقیقه کان [مقتضی] الأصل اللفظی حمله علی المعنی الحقیقی بله خود عنوان تملیک بالعوض به تعبیر ایشان، اگر شک کردیم تملیک بالعوض مقتضای ظهور لفظی، اصالة الظهور مراد خصوص بیع است، حملش بر هبه معوضه یا صلح درست نیست. این عبارت ایشان یک مقداری ابهام دارد
فیحكم بالبیع لكن الظاهر أن الاصل بهذا المعنی لیس مراد القائل المتقدم.
مراد ایشان نیست و سيجيء إلى آخره

عرض کردم انصافا هم عبارت جواهر یک مقداری ابهام دارد چون ایشان فرمودند که قبول نداریم اما نکته ای را فرمودند. عبارت شیخ هم خالی از ابهام نیست. آن چه که می توان در توضیح عبارت شیخ گفت این هم به توضیح بنده، قبول بشود یا نشود دیگه آن بحثی است. دو تا احتمال را ما در عبارت شیخ می خواهیم بدهیم:

یکیش این است که نظر شیخ این باشد جایی که جمله یعنی جایی که تملیک عین به عوض به نحو مفاد تصدیقی باشد، مراد از مفاد تصدیقی یعنی مفاد ترکیبی حالا انشاء باشد یا اخبار باشد، اگر به نحو مفاد تصدیقی نبود و مخصوصا اگر در مقام انشاء بود این جا حقیقتا بیع است. مثلا گفت ملکتک الکتاب بالقلم، این دیگه حقیقتا بیع است، غیر بیع اراده نکرده، اگر اراده کرد باطل می شود اما اگر به نحو مفاد تصویری بود مثل تملیک بالعوض، بگوییم مراد ایشان از تملیک بالعوض مثلا تملیک بالعوض ایشان می گوید این جا متعین نیست، ظهور لفظیش در بیع است، اصالة الظهور

پس در مفاد ترکیبی انشائی، مفاد تصدیقی انشائی اصلاً آن حقیقتاً بیع است و اگر غیر بیع اراده کرد هر دو باطل است، نه غیر بیع واقع می شود و نه بیع چون حقیقتاً بیع است اما در مفاد تصویری اگر گفت التملیک بالعوض، تملیک بالعوض ظاهرش بیع است ظهوراً لفظیاً به اصالة الظهور. احتمالاً مراد ایشان این باشد، حالا به هر حال احتمالی است و اجمالاً حرف بدی هم نیست، اجمالاً این حرف ایشان اگر مراد این باشد حرف بدی نیست.

احتمال دیگر این است که بین این دو تا به لحاظ اخبار و انشاء فرق بگذارند، اگر در مقام انشاء بود گفت ملکته الكتاب بالقلم، اگر در مقام انشاء بود این دیگه حمل بر هبه معوضه نمی شود، حمل بر صلح نمی شود بلکه منحصر به بیع است، در مقام انشاء اگر آمد انشاء کرد، ایجاد کرد، ایقاع انجام داد، وجود ایقاعی انشائی اعتباری برای تملیک در مقام انشاء فقط بیع است، آنی که انشاء می شود فقط بیع است. اگر گفت ملکته الكتاب بالقلم اما اگر در مقام اخبار بود گفت من دیروز ملکته هذا کتابی بهذا القلم، اخبار دارد می دهد. انصافاً در این جا احتمال هست که هبه معوضه باشد، این فرق می کند. بگوییم مراد شیخ این باشد، می گوئید من دیروز ملکته کتابی بهذا القلم. شاید به ذهن بیاید ملکته اعم از این که به نحو مصالحه بود یا هبه معوضه بود یا بیع. روشن شد؟ ملکته من تملیکش کردم، ممکن است به نحو هبه معوضه باشد. آن تملیکی که دیروز انجام گرفته لذا مرحوم شیخ می گوید این جا نمی گوئیم حقیقة فی البیع، این جا می گوئید ظاهراً فی البیع، اصالة الظهور. بگوییم مراد شیخ لو أتى بلفظ تملیک العوض

پرسش: صحیح نیست؟

آیت الله مددی: نه در اختار نه، در انشاء چرا یعنی انسان تعبیر می کند، وقتی می گوئیم اتی یعنی مقام اخبار، یا اتی به مقام مدلول تصویری مثلاً التملیک بالعوض، التملیک بلا عوض. التملیک بالعوض انصرافش در بیع است یعنی ظهورش

پرسش: مبهم ۸:۲۰

آیت الله مددی: ایشان می گوید لو قال ملکته کان بیعاً، نعم او أتى بلفظ تملیک بالعوض و احتمال ارادة غیر حقیقه کان مقتضی اصل اللفظی حملة علی معنی الحقیقی.

پرسش: این همان مقام انشا است نه اخباری

آیت الله مددی: این دومی اتی مقام اخبار است. نه دیگه، لو اتی بلفظ التملیک و احتمال ارادة غیر حقیقه. اصل لفظی هم به این جهت است

پس حالا به ذهن ما این طور می آید که مرحوم شیخ یا فرق بگذارد بین مدلول تصدیقی و تصویری یا فرق بگذارد بین مقام انشاء و اخبار. اگر در مقام انشاء گفت ملک الکتاب بالقلم یعنی بیع، هبه معوضه نیست. گفتیم مرحوم یزدی بعد ها احتمال داد هبه معوضه هم باشد اگر متعلق به فعل باشد، متعلق به تملیک باشد.

اگر در مقابل کتاب باشد بیع است، به تملیک باشد هبه معوضه می شود و همان جا هم اگر یادتان باشد عرض کردیم انصافا مطلبی که ایشان گفتند قابل قبول نیست. ظهور ندارد که به تملیک به این معنایی که ایشان گفتند بخورد.

پرسش: این بحث به این بر می گردد که ما اول شرطیت لفظ را اثبات بکنیم، شیخ هنوز بررسی نکرده، اصلا شاید لفظ شرط نیست. آیت الله مددی: این را مسلم بگیریم که شیخ بیع را عقد شکلی می داند. این که واضح است یعنی عقد رضائی در ذهن این ها اصلا نبوده چون معاطات را با ضرب و زور درست کردند، عقد رضائی در ذهن اینها، و إلا اگر عقد رضائی باشد خب معاطات باشد، نوشتن باشد، طبق آن باشد.

پس بنابراین حالا آیا این مطلب درست است یا نه، فرض کنیم. سوال: فرق بگذاریم بین اخبار و انشاء، اگر گفت ملک الکتاب بالقلم، احتمال دارد هبه معوضه باشد؟ از عبارت سید یزدی در می آید بله، اگر بالقلم به فعل خورد یعنی این تملیک در مقابل قلم، می گوید اگر به فعل خورد هبه معوضه می شود، اگر مقابله به کتاب خورد می شود بیع. عبارت سید یزدی این بود. من فکر می کنم مرحوم شیخ نظرش این است که نه آقا، اصلا به این بخورد یا به آن بخورد. اولاً خودش از نظر نحوی حالا اگر بگوییم ظروف و جار و مجرور احتیاج به متعلق دارند از نظر فنی علی کل حال متعلق به ملک است. از نظر نحوی مگر بگوییم که مرادشان از کتاب یعنی

ملکتک الکتاب کائنا مقابلا بالقلم، این جوری، به اصطلاح ظرف لغو باشد و إلا به حسب ظاهر که ظرف مستقر است. من جابجا اصطلاحش را بکار نبرده باشم خوب است. حواس ما از سابق دیگه یادمان رفته است.

پس بنابراین من فکر می کنم حق با شیخ است، علی کل تقدیر در فهم عرف عام ملکتک الکتاب بکذا فقط بیع در می آید. شیخ می گوید اصالة الظهور نیست، بعید هم نیست اصالة الظهور هم باشد. ایشان می گوید این تعبیر، این انشاء، انشای هبه معوضه نیست به حیثی که اگر قصد انشای هبه معوضه کرد نه هبه معوضه واقع است نه بیع، چون بیع که ظاهر است که حقیقتش است که قصد نکرده، آن یکی را هم که قصد کرده ظاهر نیست در آن، حقیقتش نیست و من فکر می کنم چون حالا شاید در ذهن من این معنا لطیف است شاید مراد مرحوم شیخ این باشد که اگر شما گفتید ملکتک الکتاب بالقلم یعنی انصافا فقط بیع است نه اصل، اصلا فقط بیع است غیر بیع نیست. هبه معوضه نیست، اگر بگویند قصد کردیم آن هم، بله بگویند قصد کردیم و در باب هبه لفظ نمی خواهیم، هبه یک نوع عقد شکلی است مثلا، لفظ درش نمی خواهیم، خیلی خب آن بله معقول است و إلا انصافا ملکتک الکتاب بالقلم حقیقتا بیع است و اراده غیر بیع مخصوصا اگر در آن ها لفظ معتبر باشد این به درد نمی خورد، آن بیع رضائی به درد نمی خورد عقد رضائی و حکم به بطلانش می شود اما اگر به نحو اخبار بود، دقت بکنید، به ارتکازاتان برگردید، به شما خبر می دهد من دیروز این قدر کتابی را که داشتم به این قلم که می بینید فروختم، کتابی که داشتم با این قلم فروختم. فروختم باز بیع است، دادم، کتاب را دادم در مقابل این قلم. دادم، غیر از فروختن است. بعث که اگر انشاء و اخبار باشد به معنای بیع است اما ببینید بعث نمی گوید، بعث یعنی فروختم. می گوید من دیروز این کتابم را به این قلم دادم، یا دادم و این قلم را گرفتم. انصافا اگر ما باشیم احتمال این که به نحو هبه معوضه هم باشد هست، انصافش هست، نمی شود انکار کرد لذا شیخ می گوید این جا به اصالة الظهور می گوئیم مراد بیع است و إلا احتمال چیز بودن هم هست، احتمال هبه معوضه هم هست، چون می گوید دادم و گرفتم، کتابم را دادم و این قلم را گرفتم، خب ممکن است هبه معوضه باشد. من فکر می کنم اگر عبارت شیخ را

پرسش: همه اش انشاء را اراده کرده، فقط بین الفاظ صریح و غیر صریح

آیت الله مددی: این جا می گوید تملیک به عوض دیگر. اُتی بلفظ تملیک به عوض

پرسش: این اخبار است؟

آیت الله مددی: ظاهرا این طور باشد. کان مقتضی الاصل اللفظی، علی ای حال مراد شیخ هم اگر واضح نشد علی ای حال جز اصول دین نیست. فعلا ما احتمالی که می دهیم مراد شیخ قدس الله نفسه این باشد، اگر این باشد درست است، به نظر ما درست است یعنی انصافا یک فهم عرفی هست. اگر گفت ملک کتابی امس به این قلم، این احتمالا شامل هبه هم بشود لکن انصرافش به بیع است، ظهورش در بیع است و اما اصل به معنای اصل عملی که اصل عملی حمل لفظ ملک بر بیع، این انصافا ثابت نیست و آن بحث هایی که دیروز عرض کردیم بد نبود اما ثابت نیست.

پرسش: ظهورش از کجاست که در بیع است؟ ظهورش چه منشائی دارد؟

آیت الله مددی: حالا ممکن است غلبه باشد چون هبه معوضه کم در زندگی ما واقع می شود.

پرسش: حقیقت هر دو تا تملیک است

آیت الله مددی: می دانم، ایشان هم گفت مقتضای اصل لفظی نه این که حقیقتش در این جا، به خاطر مثلا کثرت استعمال.

پرسش: مبهم ۱۵:۱۰

آیت الله مددی: آن بحث طرح دعوا چیز دیگری است، حالا بحث دعوا این جا نیست. می گویم من دیروز ملک کتابی بهذا القلم، همین عبارت را بخواهیم معنا بکنیم، یعنی فروختم؟ یا هبه معوضه بود؟ انصرافش احتمال هر دو هست لکن چون الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب، اعم اغلب بیع است، هبه معوضه که نیست لذا به قول ایشان یک انصرافی پیدا می کند. حالا ایشان اصالة الظهور نوشتند. انصراف پیدا می کند که مراد بیع باشد و إلا آن یکی هم محتمل است

ثم إن ما ذكرنا تعريف للبيع المأخوذ في صيغة "بعث" و غيره من المشتقات

در بعضی از نسخ غیرها دارد، غیر صیغه بعث.

ایشان می فرمایند که سه تا معنای دیگر را بعضی از آقایان من بعض من قارب عصرنا، اضافه فرمودند

می گویند این سه تا مطلب در کتاب مقابس مرحوم شوشتری آمده است، خب انصافا مرد دقیقی است شیخ اسدالله تستری مرد مطلع و دقیقی است، همین کشف الغنایش هم کتاب های دیگرش خیلی دلالت بر تبحر و تخصص ایشان دارد و مرحوم شیخ احتمالا از ایشان گرفته. لکن احتمالا باز ایشان از مرحوم شیخ جعفر کبیر در کشف الغطا گرفته باشند، احتمالش هست چون در آن جا هم نقل شده.

بحث دیگری که در این جا هست این است که آیا واقعا این سه تا معنایی که ایشان آوردند با آن معنایی که سابق آوردند واقعا فرق جوهری دارند یا نه این را ان شا الله یکی یکی عرض میکنیم.

ایشان می گوید که و يظهر من بعض من قارب عصرنا استعماله فی معانٍ آخر غیر ما ذکر

معانی دیگر هم دارد. آن وقت سه تا معنا نقل می کند.

یک بحثی در این جا شده بعضی از آقایان که کلمه صیغه بعث و غیره یا غیرها. ایشان آمدند گفتند ماده بیع یکی است، صیغه اش بعث باشد، ابیع باشد، بایع باشد، مبیع باشد، هر چه می خواهد باشد عوض که نمی شود. صیغه یا هیئت یک معنای اضافی می آورد، ماده را عوض نمی کند. این یک بحثی است در مباحث به مناسبتی در کتب فقه ما، در کتب حوزوی ما هم مطرح شده. یک بحثی دارند که گاهی اوقات ممکن است صیغه آن معنا را عوض بکند، این هم خب خودش بینشان محل کلام است و این معنا را عوض کردن مراد این است، این که معنا عوض بشود این است که مثلا یک لفظی دارای معنای خاصی باشد، صیغه اش که عوض شد خود ماده عوض بشود، مثال بارز همین کلمه طهور است چون می گویند طهور مبالغه در طاهر است. طاهر مصدرش طُهر و طهارت است، پاکی است، طاهر پاک است. آن وقت می گویند طهور نه این که خیلی پاک، طهور یعنی پاک کننده. الطاهر لنفسه المطهر لغيره. این معنایش این است که این کلمه المطهر لغيره از صیغه در آمده باشد. این جا آقایان اشکال دارند. قاعدتا اگر طاهر به معنای پاک است

طهور فوق العاده پاک، اما این که این طهارتش به جسم دیگری می رسد و آن را پاک می کند این معنای جدیدی است. ممکن است بگوییم این دست من فوق العاده پاک است یا این آب قلیل که هست فوق العاده پاک است اما پاک کننده نیست، مطهر نیست، این منافات با هم ندارد، فوق العاده پاک یک معناست، الطهار لنفسه المطهر لغيره معنای دیگری است. این اشکال معروف که معنای طهور معنایش این است این است. البته آن جا جوابش علی تقدیر قبول عرف است، می گوییم بله عرف این جور فهمید و إلا متعارف این نیست که در ماده یک معنایی باشد در صیغ مختلفش که می آید عوض بشود. بله یک چیز دیگری را آقایان دارند اسناد فعلی را غیر از اسناد اشتقاقی، مخصوصا این تعبیر را یعنی اشاره به اسناد فعلی و اشتقاقی تا آن جایی که من دیدم مرحوم آقای علامه طباطبائی در تفسیر زیاد دارند که این جا اسناد فعلی است یا اسناد اشتقاقی و بحث لطیفی هم هست، در خود قرآن این خودش بحث بسیار لطیفی است. بعضی جاها اسناد فعلی است اگر اشتقاقی بگذاریم معنایش جور دیگر می شود، بعضی جاها اشتقاقی است اگر فعلی بگذاریم جور دیگر می شود. این را ایشان دارد که اسناد فعلی غیر از اسناد اشتقاقی است. این نباید مراد مرحوم شیخ در این جا باشد مثلا شما می گوئید باع حذائه، کفشش را فروخت. این درست هم هست، از آن ور هم می گوییم بائع الاحذیه کفش فروش. این کفشش را فروخت لازم نیست که کفش فروش باشد، یک بار هم از او صادر بشود اسناد فعلی صدق می کند. کفشش را فروخت اما وقتی می گوییم فروشنده کفش، کفش فروش یعنی این به یک کاری تلبس دارد، کفش فروش غیر از باع حذائه است مثلا می گوییم این آقا زور زد بالاخره ماشین را تا این جا آورد، این ماشین را آورد غیر از راننده است، حتی ممکن است روشن کرده و این قدر ور رفته بالاخره یک جوری ماشین را در همان حالت روشن تا این جا آورده اما به این راننده نمی گویند. لذا این بحث مطرح است، عرض کردم خود من با این که خیلی کتاب تفسیر میزان علامه را نگاه نکردم، خب نسبتا زیاد نگاه کردم، ایشان زیاد دارد فرق بین اسناد اشتقاقی و اسناد فعلی یعنی اسناد فعلی با اسناد اشتقاقی فرق می کند. فرق می کند بگوییم باع، یا بگوییم مبیع یا بگوییم بائع مثلا در مبیع به یک بار صدق می کند مثلا این کتاب مبیع است، دیگر این نمی شود بگوییم ده بار مبیع است یا مگر خرید و فروش باشد اما

در بائع، عنوان بائع کسی است که این کار را قبول کرده می خرد می فروشد این کار را انجام می دهد. این را اصطلاحاً اسناد اشتقاقی می گویند، باع را اسناد فعلی می گویند، اسنادی که فقط فعل است و این دو تا با همدیگر فرق می کنند.

حالا که نصفش را گفتیم فائده اش را هم بگوییم: تحلیل ما، البته این تحلیل یک مقداریش از مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی است یعنی معظمش، یک مقدارش هم خودمان جمع و جورش کردیم، شاید معظمش هم از ایشان است. در اسناد فعلی اگر بخواهیم تحلیل بکنیم اولاً من کرارا عرض کردم در مسائلی مثل لغت و مسائل اعتباری آن نظر به مصب اصلی خیلی مهم است یعنی آن نظر را نگاه کردن که انسان به چه نگاه می کند و چکار می کند، آن نظر اولی خیلی مهم است. گاهی ممکن است یک مطلب یک نظر اولی و ثانوی داشته باشد و دو تایشان عکس هم باشند. ما در بحث لا ضرر عرض کردیم که آقایان گفتند اگر جایی نفی باشد مثلاً لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، این جا نفی است یعنی صلوة. دیگر توش نهی نیست اما فلا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحج، این جا نهی است. ما به ذهن خودمان توضیحش را عرض کردیم در باب نفی نظر به اعدام شیء است که نیست، در باب نهی نظر به زجر شخص است یعنی کانما دست طرف را می بندد یعنی به عبارة اخرى ببینید شخصی نشسته یک کاسه آب جلوش هست، یک دفعه شما کاسه آب را بر می دارید، یک دفعه کاسه آب هست دست این را می بندید. ما همیشه عرض کردیم این مسئله ای را که گاهی به آن تشبیه المعقول بالمحسوس می گویند، ما اسمش را گذاشتیم تفسیر الارادة التكوينية بالارادة التشريعية، یعنی گفتیم در جایی که شما اوامر صادر می کند امر و نهی و این ها، اگر بخواهید این را با اراده تکوینی انجام بدهید چکار می کنید؟ این را تفسیر بکنیم به اراده تشریعی، یک دفعه می آید در اراده تکوینی آب را بر می دارد دستش را نمی بندد، دیگه آب نیست که بخورد. یک دفعه می آید آب سر جایش است دستش را می بندد، بحث ما این است اگر آب را برداشت می گوید لا ماء، لا صلوة، نفی می کند، اگر دستش را بست گفت لا رفت و لا .. نهی می کند، هیچ فرقی بین این دو تا نیست، فرق جوهری و ماهوی با هم ندارند. فرقیشان آن نظر بدوی و ثانوی است. در نفی نظر بدوی اعدام ماهیت است، در عین حال می خواهد طرف هم انجام ندهد. لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب نهی هم هست یعنی بدون فاتحة الكتاب نماز نخوانده که. اگر گفت لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، ببینید لا تصل نهی است یعنی دست را

.....
بسته، زجرش کرده، طبیعتاً باید مفادش این باشد که نماز هم نیست. این آقایان بحث را در ملازمات آوردند ما قبول نکردیم در ملازمات. یک مقدار نکته اش را الان گفتیم.

بینید در باب مثلاً همین آیه مبارکه نبأ، این قدر بحث کردند، بعضی ها یک جلد کتاب نوشتند، این همه بحثش دو کلمه است: مصب سیاق آیه چیست؟ إن جئکم فاسقٌ بنبأ فتبینوا. مصب آیه بیان احوال فاسق است؟ مصب آیه بیان اقسام نبأ است؟ اگر مصب آیه تقسیم بندی خبر و نبأ باشد خب دلالت آن بر خبر عدل. اگر مصب آیه حالات فاسق است که فاسق مثلاً لا یصلی خلفه و فاسق هم یُتَبَّین فی خبره، تفحص بشود، رد نیست، تفحص بشود در خبر، این ربطی به حجیت خبر ندارد. این همه بحث کردند خب ما این بحث را در دو کلمه خلاصه کردیم. عمده اش این است که شما وقتی که آیه را می خوانید مصب آیه چیست؟ سیاقش چیست؟ خب طبعاً خود ما هم اثبات کردیم گفتیم ظواهرش این است که راجع به فاسق است، ربطی به نبأ دارد لذا بعضی ها نوشتند، به نظرم کفایه هم باشد النبأ إن کان، این که شما بردارید در آیه تصرف بکنید النبأ إن کان، این درست نیست، این نکته فنی نیست در مفهوم گرفتن. آن نکته فنی این است که شما بگویید آیه ناظر به نبأ است، آی مسلمان ها نبأ دو جور است. یا فاسق می آید یا غیر فاسق. این آیه ناظر است به تقسیم نبأ، ناظر بود به تقسیم نبأ در می آید توش حجیت خبر اما اگر گفتیم آیه ناظر به تقسیم نبأ نیست، یکی بگوید النبأ إن کان الجائی به فاسقاً، این عبارت آیه را برداشتند این جور معنا کردند این فنی نیست، نکته فنی این است. اگر ناظر به نبأ است بله راست است، همین طور است که ایشان فرمودید اما ظاهر آیه إن جئکم فاسقٌ بنبأ، ظاهرش این است که جزء احکام فاسق است، یکی از شئونی که فاسق دارد اگر خبری هم داد در خبر او تأمل بکنید چون فاسق است و فاسق هم در این جا مراد شرب خمر و این ها نه دروغ، دروغ که خب انسان ردش می کند. نه اگر این عصیان الهی کرد ممکن است در این خبر هم عصیان الهی کرده باشد. این تبیین مال این است چون این شخص مراعات حال خدا را که نمی کند، عصیان می کند و لذا گفت فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم، چون این فاسق است یعنی شما می گوئید من روی فاسق اعتماد کردم، روی فاسق اعتماد نکنید، پشت سرش

نماز نخوانید مثلاً در آن شارب خمر دارد دختر بهش ندهید فلان، یکی از آثارش هم این است که روی خبرش تامل نکنید اما این تقسیم ربطی به تقسیم نباء ندارد.

خوب دقت کنید این نکته فنی خیلی ظرافت دارد. در باب اسناد چون من عرض کردم در لغت عرب معانی مختلف را با هیئات می گویند، ما همچنان که ماده را باید تحلیل بکنیم، معنا بکنیم هیئت را هم باید معنا بکنیم. مهم این است سوال این است گفتیم قام زید، این قام فعل است، هیئت دارد، مفاد این هیئت چیست؟ گفتیم زید قائم، مفاد این هیئت قائم چیست؟ تحلیل لغوی برای دو تا هیئت، یکی هیئت فعل قام زید و یکی هیئت قائم، حالا ما به جای این تعبیر هیئت گفتیم اسناد فعلی و اسناد اشتقاقی. اسناد فعلی چطور تفسیر می شود؟ قام زید، اسناد اشتقاقی زید قائم، این قائم را چجوری تحلیلش بکنیم؟ به ذهن این طور می آید، عرض کردیم مرحوم آقا شیخ محمد حسین دارد حرف قشنگی هم هست، در باب فعل خوب دقت کنید نظر اساساً روی حدث است، آن حدث به هر معنایی که هست و این حدث را اسناد می دهد به ذات ما، ذات نه ذات خارجی، یک چیزی مثلاً قد قامت الصلوة، نظر روی حدث است، حدث را نسبت می دهد به نحو صدور، به یک ذاتی. به نحو حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود. این جوری. یعنی وقتی می خواهد این حدث را نسبت بدهد به این صورت که نبود و شد، به این سنخ. این که می گویند فعل هم دلالت بر زمان می کند نکته اش این است. این مال حرکت سیلانیه اش است پس الحدث یُسندُ إلى ذاتٍ ما بنحو الحركة السیلانیه من العدم الی الوجود، این می شود قام، اصلاً قام یعنی این. وقتی گفتیم زید ایستاد یعنی نایستاده بود. شما کانما عدم را در نظر می گیرید به وجود. به این نحو نسبت می دهید. آن سرّی که در اسناد فعلی هست این است.

اما در باب اسناد اشتقاقی، آن جا نظر اساساً روی ذات است، این جا روی حدث بود. شما یک ذاتی را در نظر می گیرید، حالا ذات به یک معنای عام ولو امر اعتباری، ولو امر وهمی، خیالی، افسانه ای، اسطوره ای، حالا هر چه که می خواهد باشد. یک ذاتی را در نظر می گیرید به یک نحوی از انحای تلبس حدّی را به او نسبت می دهید و این جا به نحو ثبوت است، به نحو حرکت سیلانیه نیست. شما در قائم این را نمی گیرید که یعنی قبلاً نه قائم نبود شد، این را اصلاً نگاه نمی کنید. ببینید آن حرکت سیلانیه را نگاه نمی کنید

طبعاً انسان ممکن است از اصل که قائم نبوده، نشسته بود خواب بوده بلند شده اما شما در قائم این را نگاه نمی کنید اما در قام نگاه می کنید و لذا این که می گویند مشتق مرکب از ذات است این معنایش است، همان بحث هایی که دوانی و دیگران و بعد در کفایه هم به آن بحث عجیب و غریب رسیده. مراد این است که در لغت عربی وقتی که آمدند هیئت را برای مشتق قرار دادند انسان عربی وقتی هیئت مشتق می گوید قائم یعنی ابتدا در قائم حدث را نمی بیند، ذات را می بیند. یک ذاتی را می بیند یک حدثی را به یک نحو از انحای تلبس یا به صیغه فاعلی یا مفعولی یا اسم آلت، به هر نحوی هست، به یک نحو از انحای تلبس، به نحو صناعت، حرفه، کار، شغل، حدوثی، صدوری. انحای تلبسی که هست، آن وقت به نحو ثبوت نه به نحو حرکت سیلانی من العدم الی الوجود. وقتی قائم می گوید یعنی ذات له القیام. حالا این له به چه ترتیب است؟ و این ذات له القیام را به نحو ثبوت می بیند نه به نحو این که مثلاً این را در، خوب دقت بکنید، طبیعتاً قائم یک وقتی قائم نبوده. در بحث وضع لحاظ نکرده، خوب روشن شد چه می خواهم بگویم؟ در بحث وضع لحاظ نکرده این قائم نبود شد. آن در بحث وضع قائم فقط این هیئت قیامش را دیده، کار به قبلش نداشته، به این حرکت سیلانیه نداشته که ببیند قبلاً. خب قطعاً طبیعتاً در خارج قبلاً قیام نبود، شاید خواب بود، بیدار بود نشسته بود، راه می رفت میدید. نگاه نکرده. آن را که نگاه کرده پس این چون در کتاب مرحوم آقای طباطبایی قدس الله سرّه اگر مراجعه کرده باشید زیاد دارد که اسناد فعلی غیر الاسناد الاشتقاقی، این مطلب ایشان درست هم هست لکن چون شرح نداده حالا گفتیم ما این جا، چون ایشان معلوم است این مطلب را از استادشان مرحوم آقای اصفهانی گرفتند.

پرسش: آقای اصفهانی کجا گفتند؟

آیت الله مددی: آقای اصفهانی به نظرم بحث فعل را، یک جایی هست در کفایه که فعل دلالت بر زمان می کند به نظرم آن جا دارد، بحث فعل را آن جا دارد در نهایة الدراية حاشیه کفایه شان. به نظرم، الان در ذهنم نیست، خیلی است، چند سال است هفت هشت ده سال بیشتر است و آن بحث اشتقاقی را هم به نظرم در بحث مشتق دارد، به نظرم، الان نسبت نمی دهم، هر دوییش را نسبت نمی دهم اما این را من در عبارت ایشان دیدم. بحث مشتقش را شاید، حالا به هر حال من چون یکمی احتیاط می کنم. حالا این حرف خود ما

اما ریشه هایش از ایشان گرفته شده و مرحوم آقای طباطبایی چون چند بار، من خودم چند بار دیدم و درست هم هست، در آیات قرآنی فرق می کند بین این که بگویند آمَنُوا و بگویند مومنون، این خیلی ظرافت دارد، راست است کلام مرحوم علامه ، حالا من نمی خواهم وارد بحث های تفصیلی بشوم خیلی لطافت ها و ظرافت های زیادی در قرآن هست، خیلی زیاد بیش از این که تصور بشود که یک جا تعبیر آمَنُوا دارد و در یک جا تعبیر مومنون دارد، یک جا اسناد اشتقاقی است و یک جا اسناد فعلی است. مرحوم علامه این را چند جا می گوید اما من ندیدم، حالا احتمالا علامه هم شاید مثلا در همین یکی از نوشته هایش در قسمتی از تفسیر یا در این حاشیه، ایشان حاشیه کفایه هم دارد که چاپ شده، البته چاپش جدید است، به نظرم سی سال قبل است، چاپ نشده بود. یک حاشیه کفایه، شاید هم آن جا چون من نخواندم، یک تورق مختصر، یک نصف صفحه اگر نگاه کردم، کلا حاشیه کفایه ایشان را نخواندم، نگاه نکردم. احتمالا آن جا توضیح داده باشد. این چون مطلب لطیفی بود گفتیم امروز بالاستطراد این جا ذکر بکنیم. این مطلب که اسناد اشتقاقی با اسناد فعلی فرق می کند، این مطلب درست است، این مطلب، مطلب صحیحی است و نکته اش را هم در لغت و این مطلب مرجعش به این است، می خواهم برای شما تاکید بکنم که اصولا در لغت عربی همچنان که معانی مواد را رویش کار می کنیم معانی هیئات را هم کار بکنیم چون در لغت عربی معانی مختلف را با هیئات ابراز می کند لذا هیئات هم معنا دارد، فقط عرض کردیم در کتب اصولی ما در مباحث لغت این ها مشوه اند، مثلا در همین کفایه معنای حرفی اوائل است، معنای فعلی در یک جایی است، آن بحث مشتق را دیدید در یک جایی به یک مناسبتی ایشان می گویند فعل دلالت بر زمان نمی کند. اشکال صاحب کفایه. بعد معانی هیئات، هیئات افرادی در مشتق، در بحث مشتق اجمالا می آورد. هیئات ترکیبی تام را در مثل اوامر و هیئات ترکیبی ناقص را مثل مفهوم وصف، ترکیبی تام مثل جمله شرطیه، این ها تمام هیئات اند و روشن هم شد اگر بناست یک کتاب اصولی درست حسابی داشته باشیم مباحث لغت و اثبات وضع یا ظهورات، حالا اگر وضع نبود لا اقل ظهورات این ها باید یک جا بشود. معنای اسمی، معنای حرفی، معنای فعلی، معنای اشتقاقی، معنای هیئات، هیئات ترکیبی، هیئات افرادی تمام این ها باید جدا بشود که اشتباه نشود.

.....

حالا به بحث خودمان برگردیم یکمی خارج شدیم، به نظرم مرحوم سید اشکال می کند که این غیره این جا معنا ندارد. بعث و باع و بایع و مبیع یک معناست، در غیره فرق نمی کند. البته روشن هم نیست برای ما هم که چرا مرحوم شیخ کلمه بعث را فرموده اما چون معنای اول این است که گفته اند، آخه چون بیع در فارسی به معنای فروش است یعنی فعلی که بائع انجام بدهد، موجب انجام بدهد. ایشان می خواهد بگوید گاهی معنایش مجموع خرید و فروش است، فروختن یعنی آن هم خرید یعنی هم فروختم و هم خریدم، گرفتم. بیع هم در لغت عربی همین طور است، گاهی به معنای عملی است که از بائع صادر می شود گاهی به معنای مجموع ایجاب و قبول است، این معنای اول ایشان است.

مرحوم شیخ بحثی را بعد دارد در صفحه بعدی، مرحوم شیخ می گوید ممکن است این حرف را بزنیم در بعث اخباری، اگر گفت بعث این کارش فقط ایجاب است، انشاء است، اما اگر گفت من کتابم را فروختم. ببینید فروختم یعنی پول دیگری هم گرفتم، بعید نیست در مقام اخبار این باشد. شاید مراد مرحوم شیخ از کلمه بعث و غیره، صیغه بعث و غیره مرادش این باشد، البته اشتقاق نباشد که مرحوم سید اشکال می کند یعنی بعث انشائی و اخباری. البته مرحوم سید جواب نداده، آقایان دیگر هم ننوشتند، این احتمال به ذهن خود من خطور کرده بود، با مراجعه به عبارت شیخ مرادش از غیره بعث اخباری هم باشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين